

قوی قوت کران قیمت بسکلت
پیام آورد کین فضل البیت
پوشید یوسف از آن تخت قوی دست
برایش آن آن عصا از دست
بجز بستن از آن هر کس خیالی
را اول طبع را زان زندگی را

نخواب دیدن یوسف علیه السلام که از آفتاب و ماه یازده ستاره
که در بر السجده میگردند و شنیدن او از او زیاد شدن حسد ایشان

خوش آن که بنمورت باز است
دلش بدارد چشمش در شکر خور
پوشیده زنا با بنده دیده
شب می یوسف به پیشش میبوید
نخواب خوش نهاد سر بر این

نیالوده به ننگ روغن در
ستون بارگاه پادشاهت
ز حضرت حاکم از ایزد شکست
کران ترا آمد از صد چوب دستی
نشاندند از حسد در دل نغالی
ولی آخر بر سر مندی داد

ز چشم بیدان چشم بسته
ندیده کس جان بدارد دعوی
ولی پوشیده آینه دیده
که پیش او چو چشمش بود خوب
بخنده لعل نوشین کرده شیرین

ز شیرین

ز شیرین خنده آن شکل کشند
چو یوسف ز کسیر ایشاد
بدو گفت ای شکر منده تو
بگفت خواب دیدم مهر و مه را
که یک در در تقطیم بدادند
پدر گفت که بس کن زین سخن
مباد این خواب را خوانند
ز نو در دل هزاران شفته اند
نیارند از حسد این خواب را با
پدر کرد این وصیت لیلی قیام
یک تن گفت یوسف آن فتیله
شکستنی که هر سر کرد و بگفت
حکیم گفت کان دو جزو اول است

بدل یقوت را شوری در کلند
چو بخت تو پیش از خواب کشاد
چه خوب داشت شکر خنده تو
ز خشنده کو اکیث زده را
بسجده پیش بودم سر نهادند
مکو این خواب را ز نهار باس
به پداری صد آزارت رسانند
درین قصه کیت فارغ که از اند
که بر پیشش بود تیر این قوا
بیاد می بکشد ز بخیر تیر
نهاد آنرا با جوان در میان
باز که وقت درو هر زبان
کران بگفت از این ادب است

Copyright © King Saud University